

ذلیل در عقب یکدیگر صف کشیده و چنان کمر خود را در مقابل آن ظالم جابر خم کرده‌اند که نزدیک است جبه آنها به خاک مالیده شود. لیاخف فرمانده کل قشون و حاکم نظامی و یا بهتر بگوییم فرمانفرمای مطلق آن روز و حاکم بر وضعیت و چشم و چراغ دولت در جلو صف نظامیان قرار گرفته بود و امیربهادر جنگ که پس از توپ بستن مجلس به مقام وزارت جنگ نایل شده بود و سپهسالاری کل قشون را عهده‌دار بود و دشمن شماره یک مشروطه نامیده می‌شد رتق و فتق سلام را عهده‌دار بود.



مجلس سلام محمدعلیشاه

خطیب‌الممالک که یکی از مستبدین بنام بود خطبه طولانی با صدای بلند که به‌شمرخوانی مجالس تعزیه بیشتر شبیه بود خواند و در آن خطبه سر تا پا تملق، آن شاه جابر و دست‌نشانده اجانب را ظل‌الله، قدر قدرت، قویشوکت، قبله عالم، سلطان سلاطین نامید و او را بزرگترین پادشاه جهان و اسلام و مظهر عدل و داد خواند و دشمنان او را خیانت‌پیشه و کافر ملحد خواند.

سپس چند نفر از شعرا که نان تملق و چاپلوسی را می‌خورند در آن روز بیش از هر وقت هنرنمایی کردند و حرفه خود را بهتر نمایش دادند و اشعاری خواندند و ابیاتی سرودند که قلم از ذکر آن شرم دارد. پس از ختم سلام محمدعلیشاه با نخبه‌ای از

مستبدان که اطرافش بودند عکس برداری کرد و ما برای نمونه یکی از عکسهایی که آن روز برداشته شده از نظر خوانندگان می گذرانیم.

مملکت ایران اولین کشور اسلامی بود که بر ضد دستگاه استبداد قیام کرد و به برقراری مشروطه نایل گردید.

همکاری  
سلطان عبدالحمید  
با محمدعلیشاه

این موفقیت ملت ایران برای پادشاهان و زمامدارانی که پایه حکومتشان در روی استبداد مطلق برقرار بود بسیار ناگوار و خطرناک بود، مخصوصاً برای سلطان عبدالحمید که مقام خلافت داشت و دارای سلطنت روحانی و جسمانی بود و بر اکثر کشورهای مسلمان مخصوصاً عرب حکمفرمایی می کرد.

مهم تر از آنچه که در بالا گفتیم اینست که از سالهای پیش حزب مقتدری از آزادیخواهان در کشور عثمانی تأسیس شده بود و مراکز مهمی در مالک متمدن اروپا و پیروان بسیاری در عثمانی داشت و شب و روز بر ضد حکومت استبدادی عثمانی فعالیت می کرد و موجب نگرانی سلطان عثمانی شده بود.

و قیام یک کشور مسلمان همسایه، تأثیر غیر قابل انکاری در روحیه آزادیخواهان عثمانی داشت و آنها را بیش از پیش به مقاومت با دستگاه استبدادی تشویق می نمود. این بود که بمحض آنکه انقلاب مشروطیت در ایران برپا گشت و ستاره آزادی در افق ایران طلوع کرد و کشور ایران در ردیف کشورهای کنستیتوسیون قرار گرفت، سلطان عبدالحمید بی اندازه نگران شد و برای خراب کردن بنیان مشروطه ایران و تقویت دستگاه استبدادی محمدعلیشاه دست به کار شد.

اول— پس از اعلام مشروطیت در ایران و امضای قانون اساسی و شناسایی مشروطه از طرف کشورهای متمدن به امر سلطان عبدالحمید یک قشون نیرومند به طرف آذربایجان سرازیر شد و بطوری که در جلد دوم این تاریخ نگاشتیم یک قسمت از خاک آذربایجان را تصرف کرد و با سران مستبدین و متنفذین شهرستانها برای مخالفت با مشروطه خواهان ایران دست به کار شد و هرگاه اوضاع بین المللی و رقابت دولتهای ذی نفع در سیاست خاورمیانه مخصوصاً روس و انگلیس در کار نبود و روسها کینه نسبت به عثمانیها نداشتند و می خواستند دامنه نفوذ عثمانیها در قسمتهای ترک زبان توسعه پیدا کند، بطور قطع دولت عثمانی در آن دوره بی سروسامانی ایران آذربایجان را تصرف می کرد و حتی به نقاط دیگر هم دست درازی می نمود.

دوم— دولت عثمانی بعد از اعلام مشروطیت شمس الدین بک سفیر کبیر خود را که مرد آزادمندی بود و قلباً طرفدار نهضت آزادی ایران بود احضار کرد و بجای او مرد مستبدی را گماشت.



سوم - ارفع الدوله که در آن زمان سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی بود نقل می کرد که روزی سلطان عبدالحمید مرا احضار کرد و در خلوت با من راجع به اوضاع ایران صحبت کرد و از پیش آمد نهضت مشروطه اظهار نگرانی نمود و به من گفت اگر اوضاع ایران به همین منوال باقی بماند و مشروطه در ایران ریشه کند بزودی چون مرض مزمن به سایر ممالک اسلامی سرایت خواهد کرد و دیگر چاره برای جلوگیری از آن نخواهیم داشت.

اینست که من و محمدعلیشاه باید متفقاً با این خطر مبارزه کنیم و آن را ریشه کن نماییم.

پس از مذاکرات بسیار در خاتمه به من گفت یک تلگراف رمز به محمدعلیشاه بکن و از قول من به او بگو که من حاضرم پنجاه هزار لیره طلا و عده ای قشون در اختیار او بگذارم تا بدین وسیله در کتمشکی که با مشروطه خواهان پیدا کرده فاتح و کامیاب گردد.

من به او گفتم تلگراف را دولی که در ایران ذی نفع هستند کشف خواهند کرد و نتیجه خوبی نخواهند داشت، اندکی فکر کرد و بعد گفت که پس مطلب مرا به محمدعلیشاه بنویسید، من هم جواب دادم اطاعت می کنم و همان شب عریضه مفصلی به محمدعلیشاه نوشتم و آنچه را که سلطان عبدالحمید به من گفته بود بدون کم و زیاد بنظرش رسانیدم ولی در خاتمه اظهار عقیده کردم که هرگاه شاه از عثمانی کمک بگیرد و قشون عثمانی را مداخله در امور داخلی ایران بدهد و پول از سلطان عثمانی بگیرد مسلماً دچار اشکالات زیاد از طرف همسایگان که بهیچوجه مایل نیستند عثمانی کمترین قدرت و نفوذی در ایران داشته باشد خواهد گردید و زحماتی که در صلاح اعلیحضرت نیست پیش خواهد آمد. فردا صبح قبض سفارشی عریضه ای که برای محمدعلیشاه فرستاده بودم برای سلطان عبدالحمید فرستادم و پیغام دادم او امر مبارک را انجام دادم.

سپس اضافه می کند محمدعلیشاه هم به نکته دقیقی که من تذکر دادم متوجه شد و جواب مساعد به سلطان عثمانی نداد، زیرا وی می ترسید که روسها که یگانه حامی و نگهدارش بودند و به اعتماد آنها می خواست تاج و تخت متزلزل خود را حفظ کند از او سوءظن پیدا کرده و روگردان بشوند.

## قیام آزادیخواهان تبریز

خبر توپ بستن مجلس و کشتن پیشوایان مشروطه چون صاعقه بر سر مردمان ایران مخصوصاً مردمان شهرستانها فرود آمد و همه را گیج و مبهوت کرد ولی این گیجی و بهت دوامی پیدا نکرد و هنوز زمین باغشاه از خون شهدای راه آزادی رنگین بود و دود از خرابه‌های مجلس بلند بود که آزادمردان تبریز برضد دستگاه استبدادی قیام کردند و علم مخالفت را برضد پادشاه ستمگر بلند نمودند و آزادمردی بنام ستارخان که تا آن زمان یکی از مجاهدین نامی بود پیشوایی نهضت را در کف کفایت خود گرفت و انجمن ایالتی آذربایجان که اکثرشان مردان مشروطه‌خواه بودند عهده‌دار رهبری آن قیام ملی شدند.

علت اینکه مردمان تبریز پیش از سایرین برضد حکومت استبدادی قیام کردند

این بود:

اول— مردم تبریز بهتر از هر کس محمدعلیشاه را می‌شناختند و سالها که ولیعهد بود به اخلاق او آشنا شده بودند و از خبث طینت او اطلاع داشتند.

دوم— انجمن تبریز از مردانی تشکیل شده بود که به مشروطه و حکومت ملی ایمان داشتند و بخلاف جاهای دیگر هیچوقت راه نفاق و خلاف و این‌وقتی پیش نگرفتند.

سوم— بخلاف بسیاری از نقاط ایران که مشروطه‌طلبی‌شان از مرحله حرف خارج نمی‌شد رهبران آذربایجان یک قوه مسلح از عده‌ای قابل ملاحظه مجاهد فداکار در اختیار داشتند و با آن عده مسلح می‌خواستند جواب توپ و تفنگ حریف را با آهن و آتش بدهند.

چهارم— خوشبختانه در آنوقت مردی از میان جامعه بپاخواست و زمام انقلاب مسلح را در دست گرفت که در پاکی و شجاعت و سادگی و از خودگذشتگی و ایمان به مرام در ایران کمتر نظیر او دیده و شنیده شده است.

پنجم— بخلاف سایر شهرستانها که همانروزی که مجلس بتوپ بسته شد از



جریانات مطلع شدند و مأمورین و حکام که همگی دست‌نشانده باغشاه بودند بلافاصله بر اوضاع مسلط گشتند، چون تلگرافخانه تبریز در اختیار مشروطه‌خواهان بود و مرد آزادیخواه و مورد اعتمادی چون میرزا محمدعلیخان تربیت بر آن نظارت داشت همینکه بوسیله تلگراف از واقعه توپ‌بستن مجلس و بهم خوردن دستگاه مشروطه مطلع شد بدون آنکه بگذارد خبر در شهر منتشر بشود و بگوش دشمنان مشروطه برسد تلگرافخانه را تحت سانسور شدید قرار داد و بلافاصله واقعه را در جلسه محرمانه انجمن ایالتی به اطلاع اعضا رسانید و آنها فرصت پیدا کردند که با دقت در اوضاع مطالعه کنند و پیش از آنکه حریف از آنچه در تهران گذشته بود آگاه شود خود را برای مقابله و مبارزه حاضر نمایند.

ششم — خوشبختانه در آنوقت مخبرالسلطنه که از زمره مشروطه‌خواهان بود و محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناخت و از روابط او با روسها اطلاع کامل داشت والی آذربایجان بود و از در مخالفت با انجمن و مشروطه‌خواهان برنیامد و بکنار رفتن از کار اکتفا نمود و راه اروپا را پیش گرفت.

هفتم — پس از کناره‌گیری مخبرالسلطنه چون انجمن و مشروطه‌خواهان بر اوضاع شهر مسلط بودند بلافاصله قورخانه دولتی را تصرف کردند و مقدار زیادی اسلحه از قبیل توپ و تفنگ و فشنگ بدست آوردند و بوسیله همین مقدار اسلحه بود که شهر تبریز توانست مدت یکسال در مقابل سی هزار نفر قشون دولتی که دائماً از تهران اسلحه دریافت می‌کرد ایستادگی نماید و به فتوحاتی نایل شود.

چون ما تاریخ قیام دلیرانه و جنگهای مردانه فرزندان آزادیخواه تبریز را در جلد‌های آینده این تاریخ بتفصیل خواهیم نگاشت فعلاً به آنچه در اینجا تذکر دادیم قناعت می‌کنیم و شرح آن داستان را که صفحه‌ای از مفاخر تاریخی ایران است بموقع خود می‌گذاریم.

با اینکه محمدعلیشاه خود را فاتح و کامیاب می‌دانست و مشروطیت را برای همیشه از میان رفته تصور می‌کرد و خیال محمدعلیشاه نگران بود می‌نمود که تحت حمایت دولت مقتدر استبدادی روس زمینۀ یک دوره سلطنت استبدادی با دوامی برای خود تهیه کرده است از دو چیز فوق‌العاده نگران بود.

اول از قیام آزادیخواهان تبریز — همانطوری که مردم تبریز محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناختند محمدعلیشاه هم مردم تبریز را می‌شناخت و از استقامت و بردباری و شهامت آنها اطلاع داشت و یقین داشت که این مردم سرسخت که از روز اول نهضت مشروطیت بیاری آزادی قیام کردند به آسانی دست از مشروطه نخواهند کشید و تا جان

دارند در مقابل او پایداری خواهند کرد.

این بود که همینکه از قیام تبریز اطلاع پیدا کرد بدون فوت وقت اردوی مفصلی از سرپاز، قزاق و ایلات که شرح آن را بتفصیل خواهیم نگاشت بفرماندهی مستبدترین و سرسخت‌ترین شاهزادگان (عین‌الدوله) که نهضت مشروطه در دورهٔ صدارت او آغاز شد تشکیل داد و او را مأمور سرکوبی آزادیخواهان تبریز نمود و آنچه در قوه داشت برای تقویت او بکار برد و از هر ایل و طایفه‌ای عدهٔ زیادی سوار برای کمک او گسیل داشت و با خالی بودن خزانه دولت مبلغ هنگفتی در اختیار او گذارد.

دوم از روحانیون نجف - محمدعلیشاه از حوزهٔ روحانی نجف که به قیادت حاجی میرزا حسین، حاجی میرزا خلیل و آخوند ملا کاظم و آخوند مازندرانی که از بدو انقلاب مشروطیت به حمایت مشروطه قیام کرده بودند و در هر موقع و مورد از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کردند و قانون اساسی را تصدیق کرده و مفید برای مملکت تشخیص داده بودند بیمناک بود.

این بود که پس از آنکه تلگرافاتی چند به آنها مخابره کرد و کوشش بسیار نمود که آنها را فریب بدهد و به دروغ وعده داد که مجلس را مجدداً تأسیس خواهد نمود و نتیجه‌ای نگرفت درصدد برآمد که با دستکاری حاجی شیخ فضل‌الله و امام جمعه تهران و جمعی از روحانیون مستبد پایتخت، یک هیأت روحانی که در تمام شهرستانهای ایران شعبات داشته باشد برای طرفداری و یاری دستگاه استبدادی و مخالفت با مشروطه تشکیل بدهد و از این راه یک قدرت روحانی در مقابل حوزهٔ علمیه نجف بوجود بیاورد و اقدامات روحانیون مشروطه‌خواه نجف را خنثی نماید و نیز بطوری که خواهیم نگاشت حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه را با عده‌ای برای بهمزدن حوزه علمیه نجف مأمور عتبات نمود.

دو عامل دیگر هم موجب اضطراب خاطر و نگرانی محمدعلیشاه شده بود.

یکی عکس‌العملی بود که کردار ظالمانه او در کشورهای آزاد جهان بخشیده بود و در نتیجه هر روز اعمال استبدادی او و ظلمهایی که نسبت به آزادیخواهان روا می‌داشت در جراید آزاد و مجامع ملی منتشر می‌شد و از او بدگویی می‌کردند و با شدیدترین لحنی او را انتقاد می‌نمودند.

دیگر مهاجرین آزادیخواه بودند که یا از ایران تبعید شده بودند و یا اینکه چون قدرت تحمل اعمال حکومت استبدادی ایران را نداشتند راه دیار غربت را پیش گرفته بودند و به کشورهای آزاد از قبیل فرانسه، سوئیس و انگلستان رفته بودند و در آن ممالک با عده‌ای از آزادمردان مخصوصاً مستشرقین، محافل و مجالس تشکیل داده بودند و برای از بین بردن دستگاه باغشاه بطوری که در جلد دیگر این تاریخ بتفصیل خواهیم نگاشت دست به اقدامات مؤثر زده بودند.



در کشور عثمانی هم با اینکه رژیم استبداد حکمفرمایی می کرد و کسی آزادی عمل نداشت ایرانیان روشنفکر مجمعی بنام انجمن سعادت تشکیل داده بودند و عده‌ای از مهاجرین به آنها پیوسته و در آن انجمن عضویت پیدا کرده و متفقاً بر ضد حکومت پیدادگر باغشاه اقدام و تشریک مساعی می نمودند.

اهمیت انجمن سعادت بیشتر از این جهت بود که انجمن مذکور یک مرکز واسطه میان شهرستانهای ایران مخصوصاً گیلان و تبریز و حوزه علمیه نجف شده بود و احکام و دستورات علمای نجف را به آزادیخواهان ایران که در نقاط مختلف دست به نهضت ضد استبداد زده بودند می رسانید و مراکز ملی را به پایداری و استقامت تشویق و تقویت می نمود و نیز با مجامع مهاجرانی که در اروپا بودند رابطه دائمی داشت و با یکدیگر هم آهنگی داشتند و در پیش آمدها با هم تبادل نظر می کردند و خط مشی متحدی برای مبارزه با استبداد اتخاذ کرده بودند.

انگلیسها که برای سیادت امپراطوری خود هر عملی را، ولو برخلاف حق و عدالت باشد و در منافع و مصالح ملتها نباشد مرتکب می شوند بطوری که در صفحات گذشته این تاریخ بتفصیل نگاشتیم برای جلب اتحاد روسها بر ضد آلمان معاهده ۱۹۰۷ را که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم می کرد منعقد نمودند و در موقعی که حیات سلطنت و تاج و تخت محمدعلیشاه به یک مویی بسته بود از او حمایت کردند و باز از برای استرضای خاطر روسها تن به توپ بستن مجلس و خاک و خون کشیدن ملت ایران در دادند، انتظار داشتند بجای از دست دادن دوستی و اعتماد ملت ایران و کینه و خصومتی که آزادیخواهان نسبت به سیاست جابرانه آنان پیدا کرده بود صمیمیت و همکاری نزدیک محمدعلیشاه و درباریان او را بدست بیاورند و با روسها متفقاً یک سیاست مشترک داشته باشند و همان اعتمادی را که دربار استبدادی ایران به روسها داشت به انگلیسها هم داشته باشد و کفه ترازوی سیاست باغشاه بعد از این بطرف روسها سنگینی نکند.

ولی هنوز چند روزی از توپ بستن مجلس نگذشته بود که انگلیسها متوجه شدند که قمار را باختند و آنچه که کرده اند فقط و فقط برفع دشمن دیرینه و دوست امروزی آنها روسها تمام شده و شاه ایران و دربار ایران و دستگاه دولتی و همه چیز در اختیار روسها قرار گرفته و انگلیسها جز تماشاچی سمت دیگری ندارند. لیاخف فرمانده کل قوا و حاکم مطلق بر اوضاع است و شاپشال مشاور شاه است و سفیر روس فرمانفرمای حقیقی دستگاه دولتی ایران می باشد. حتی از همان روز اول بطوری که نگاشتیم برای پناهنده شدن چند نفر در سفارت

آیا انگلیس به اشتباهات  
خود در ایران  
پی برده بود؟

انگلیس قزاقها سفارت را محاصره کردند و بی‌احترامی‌هایی که هرگز انگلیسها انتظار نداشتند نسبت به اتباع انگلیس و سفارت انگلیس نمودند.

انگلیسها که از یک طرف اعتماد و محبت ملت ایران را از دست داده بودند و از طرف دیگر صمیمیت و اعتماد دولت باغشاه را نتوانسته بودند جلب کنند بی‌اندازه عصبانی بودند و در عقب راه چاره می‌گشتند خوشبختانه پیش از توپ بستن مجلس با اینکه محمدعلیشاه هیچوقت تسلیم به رژیم شروطیت نمی‌شد برای انجام منظوری که داشت قول داده بود که پس از انحلال مجلس طولی نخواهد کشید انتخاب عمومی را اعلام خواهد کرد و مجلس جدید را تأسیس خواهد نمود.

انگلیسها برای آنکه جلب قلبی از مشروطه‌خواهان در مقابل ناجوانمردی‌هایی که کرده بودند بنمایند و از طرف دیگر به محمدعلیشاه که برخلاف میلشان سرکشی کرده بود بفهمانند که هنوز مشروطه از میان نرفته است و حریف کاملاً از پای در نیامده است و ریش او در گرو است به محمدعلیشاه فشار آوردند که رژیم شروطیت رژیم رسمی حکومت ایران است و تمام ملل و دول دنیا حتی دولتهای استبداد شروطیت ایران را برسمیت شناخته‌اند و سرکار و معامله رسمی ما با دولت ایران معامله با یک دولت مشروطه است و شاه باید بلادرنگ به عهد خود وفا کند و اقدام به انتخابات و کلا و افتتاح مجلس شورای ملی بنماید.

محمدعلیشاه که نمی‌توانست منکر شروطیت بشود و مجدداً

حکومت استبدادی را رسماً در دنیا اعلام نماید و اگر هم

می‌کرد محال بود دولتهای دنیا مجدداً رژیم استبدادی را در

ایران برسمیت بشناسند و در نتیجه روابط ایران با تمام

کشورهای متمدن دنیا قطع می‌شد و تاج و تخت و حتی حیاتش در خطر می‌افتاد،

فوق‌العاده مشوش شد و بدست و پا افتاد و پس از جلسات متعدد که با روسها و محارم

منتفذش منجمله حاجی‌شیخ فضل‌الله و امام‌جمعه و سعدالدوله و مشیرالسلطنه نمود و

کنکاش بسیار کرد این‌طور مصلحت دانستند که شاه امتناع از افتتاح مجلس نکند ولی

آنها مردم و مخصوصاً روحانیون و رجال و منتفدین کشور را در تمام نقاط برضد شروطیت

قیام بدهند و روحانیون اعلام کنند که مملکت ایران مملکت اسلامی است و پادشاه

ایران پادشاه اسلام است و مشروطه و قانون اساسی مخالف اسلام است و هرکس از

شروطیت طرفداری بکند کافر و ملحد و رانده جامعه اسلامی است.

برای عملی کردن منظور فوق دست به اقداماتی زدند که ما در فصول آینده این

تاریخ خواهیم نگاشت و هرگاه بخواهم عملیات و اقداماتی را که دربار باغشاه بدستباری

یک‌عهده از روحانیون مستبد و روسها در تحریم شروطیت نمود، بنویسیم باید چند جلد

بدست و پا افتادن  
محمدعلیشاه



بر این تاریخ یفزاییم.

همینکه آتش جنگ در آذربایجان میان مشروطه‌خواهان و قشون دولتی آغازگشت و روزبروز مشتعل‌تر شد، انگلیسها که از محمدعلیشاه رنجیده‌خاطر بودند و تنفر افکار عمومی را نسبت به خود استنباط می‌کردند، می‌ترسیدند در نتیجه جنگ

**فشار انگلیسها به  
محمدعلیشاه برای  
افتتاح مجلس**

و خونریزی در آذربایجان حریف دیرین (روسها) ببهانه حفظ جان اتباع خود قشون به آذربایجان وارد کنند و یک قسمت مهم ایران را اشغال نمایند و شک نبود که اگر روسها قشون وارد می‌کردند دیگر بیرون کردن آنها از خاک ایران مشکل و محال بود چنانچه همینطور هم شد.

عاقبت روسها قشون وارد تبریز کردند و فجایعی مرتکب شدند که در تاریخ بشر کمتر نظیر آن دیده و شنیده شده است و هرگاه انقلاب کبیر روسیه پیش نیامده بود شاید قشون روس برای همیشه در ایران باقی می‌ماند و عملاً قسمت مهمی از خاک ایران را متصرف و در تحت فرمان خود قرار می‌داد.

این بود که انگلیسها تصویری کردند که اگر محمدعلیشاه را به تمکین در افتتاح مجلس جدید وادار کنند هم جلب قلبی از ملت ایران می‌شود و هم جنگ تبریز خاتمه پیدا می‌کند و دیگر بهانه برای وارد کردن قشون از طرف روسها باقی نمی‌ماند.

و چون روس و انگلیس در ظاهر در کارهای ایران با هم همکاری و مشورت می‌کردند محتاج بودند که روسها هم که مورد ملاحظه محمدعلیشاه‌اند و از آنها حرف‌شنوی می‌کند در تقاضای افتتاح مجلس تشریک مساعی کنند.

بعد از یک سلسله مذاکرات مفصل در پطرسبورغ و لندن میان زمامداران طرفین چون روسها رژیم مشروطیت را در ایران برسمیت شناخته بودند و نمی‌توانستند منکر بشوند موافقت کردند که نمایندگان روس و انگلیس در تهران شاه را ملاقات نموده و جداً از او وفای به عهد که افتتاح مجلس شورایی بود تقاضا نمایند.

**گزارش چرچیل  
از تهران به وزیر خارجه  
انگلستان:**

موافق دستور شما من امروز به اتفاق «مسیوبارناوسکی» به باغشاه رفتم. من در راه یادداشتی را که تهیه شده بود که به‌شاه داده شود به بارناوسکی نشان دادم او موافقت کرد. همینکه حضور شاه رسیدیم مسیوبارناوسکی پیغام سفارتین را

به‌شاه ابلاغ کرد شاه در جواب گفت اطمینان مرا به اطلاع دولتهای خودتان برسانید که من با افتتاح مجلس مخالف نیستم و اقدامی که در گذشته کردم برضد رولوسیونرها و انجمنها و مفسدین بوده و مقصودم نگاهداری مشروطیت است که من خود قانون آنرا

امضا کرده‌ام.

محمدعلیشاه سی‌خواست  
قانون اساسی  
تازه‌ای تهیه کند

همینکه محمدعلیشاه بواسطه فشار افکار عمومی و شکست قشون دولتی در آذربایجان و پایداری علمای نجف و تقاضای انگلیسها خود را مجبور دید که مجلس را باز کند، با مشورت همکارهای مستبدش و روسها پخیال افتاد یک قانون جدیدی وضع کند که بر طبق آن قانون وکلای مجلس به‌میل خود او انتخاب بشوند و اختیار آنها هم محدود باشد و مجلس سنا را هم تشکیل بدهد.

همینکه این خبر در خارج منتشر شد طوفانی از مخالفت از تمام نقاط ایران و خارجه برپا گشت و او را مورد هجوم و حمله قرار دادند و گفتند او سی‌خواست قانون اساسی و حقوق مشروع ملت را از میان ببرد و بر طبق دستور روسها یک مجلس دوما که دست‌نشانده‌اش باشد و اختیاری نداشته باشد و وکلایش از طرف خود او انتخاب بشوند تأسیس کند و نیز برای بلااثر کردن عملیات مجلس شورای ملی یک مجلس سنا از مستبدین معروف تشکیل بدهد.

اما حقیقت اینست که محمدعلیشاه بهیچ قیمتی نمی‌خواست مجلس و مشروطه‌ای در ایران باشد ولو آنکه مجلس به‌میل او تشکیل بشود و تمام این نیرنگها برای این بود که مردم را فریب بدهد و آزادیخواهان تبریز را تا حدی ساکت کند و به‌خارجی‌ها هم اینطور بفهماند که او مخالف با مشروطه و تأسیس مجلس نیست ولی در باطن بطوری که خواهیم دید با ملاحای همدستش و سعدالدوله مشغول تهیه نقشه‌ای بود که بکلی خودش را از قید مشروطه و مجلس خلاص کند.

سراسله سفارتین روس و انگلیس در ۳۱ ماه اوت به‌محمدعلیشاه:  
چون اعلیحضرت‌شاه قصد خود را آشکار ساخته‌اند که بهمین زودی قوانین جدید انتخابات را که بزودی بعمل خواهد آمد انتشار دهند سفیر روس و انگلیس بر وفق تعلیمات دولت متبوعه خود نظر بمصالح عالی مملکت و بسط تجارت و آسایش عموم خیلی مطلوب است و بموقع خواهد بود که اعلیحضرت‌شاه اعلام نمایند که تصمیم خود راجع به‌استقرار این اساس که به‌مملکت خود داده تغییرناپذیر بوده و مجلسی که در صدد انتخاب اعضای آن هستند روز غره‌ماه نوامبر اسسال انعقاد خواهد یافت.

سترمارلینگ به‌وزیر خارجه انگلیس سرادواردگری

در ۱۹ سپتامبر می‌نویسد:

دیشب وزیر خارجه ایران جواب شاه را برای من فرستاد، مضمون آن از این قرار



است:

من مشغول اقدامات برای تشکیل مجلس هستم که موافق مقتضیات مملکتی و مذهبی بوده و شکلی نباشد که مجدداً باعث انقلاب گردد و به این ترتیب من بقول خودم رفتار خواهم کرد، من امیدوارم برای روزی که سفارتین در نامه خود معین کرده‌اند اعلان انتخابات را صادر نمایم ولی تا اغتشاشات نیز تمام نشود مجلس باز نخواهد شد.

سپس سفیر انگلیس اینطور اظهار عقیده می‌کند: جواب شاه نامساعد است و علائم نارضایتی مردم روز بروز ظاهرتر می‌شود من به‌شاه اخطار خواهم نمود که زودتر اعلان انتخابات را منتشر کند بشرط آنکه اسباب تأخیر در افتتاح مجلس فراهم نشود.

ایضاً تلگراف مستر مارلینگ به‌سرادگری وزیر خارجه انگلیس:

ملاقات امروز صبح من با شاه خیلی دوستانه بود، اعلیحضرت فوق‌العاده اظهار میل برای اصلاح در امور، مخصوصاً در مالیه نمود، اعلیحضرت به‌من قول داد که اعلان انتخابات جدید را همین امروز منتشر نماید.

قنصلگری انگلیس در تبریز شرحی به‌انجمن ایالتی نوشته که مفهومی اینست که شاه اعلان انتخابات را منتشر نمود و پا خواهد کرد و مصمم است مجلس را باز کند و خوب است مردم تبریز دست از جنگ و مخالفت با شاه بکشند.

انجمن در جواب قنصل انگلیس اینطور می‌نویسد «زمانی که شاه مشروطه را برقرار دارد آنها خود را رعایای فرمانبردار شاه خواهند دانست ولی تا پارلمان مفتوح نگردیده و اعضای آن را باز نخواهند از خود خلع اسلحه نخواهند نمود، دیگر آنکه سرکردگان شاه که در قسمتی از شهر هستند باید دستگیر شده و پس از محاکمه مجازات شوند و امور آذربایجان تحت نظر انجمن ایالتی اداره بشود تا آنکه مجلس مفتوح گردد.»

سفیر انگلیس در یکی از گزارشهایی که به‌وزارت خارجه لندن داده می‌نویسد: من وزیر خارجه ایران را ملاقات کردم و او محرمانه به‌من گفت امیربهادر فرمانفرمای مطلق است و در هیأت وزرا هرچه او بخواهد بتصویب می‌رسد و همه از او متابعت می‌کنند حتی شیرالسلطنه (رئیس الوزرا) بدون حضور امیربهادر نمی‌تواند شاه را ملاقات کند او می‌گفت امیربهادر دو منظور دارد اول اینکه از اعلان انتخابات جلوگیری کند و دوم آنکه خود را مسمول کند و از هر راهی که ممکن است جیب خود را پر کند. دادن القاب و رشوه‌گرفتن و فروختن مقامات دولتی معمول است و شاید اغراق بنظر برسد اگر بگویم که در این مدت کوتاه قریب یک‌سیلیون و پانصد هزار تومان از طرق فوق پول

دریافت داشته و چون آنچه پول وارد دستگاه دولت می شود به جیب اشخاص فرو می رود بانگها دیگر از دادن پول بطور مساعده سر باز می زنند.

پس از آنکه محمدعلیشاه در زیر پرده با مشاورینش کلیه وسایل ممکنه را برای مخالفت با افتتاح مجلس تهیه کرد اعلان بی سروته و مبهمی منتشر نمود که مفهومی این بود که با تغییراتی که در قانون اساسی داده خواهد شد انتخابات در اول ماه شوال آغاز خواهد گشت.

### اعلان انتخابات از طرف شاه

با آنکه اعلانی که محمدعلیشاه برای شروع انتخابات منتشر نمود کمترین ارزشی نداشت و مشروطه خواهان با تمسخر آنرا تلقی نمودند و از منظور واقعی او آگاه بودند هنوز چند ساعتی از انتشار اعلان مذکور نگذشته بود که عمال استبداد تمام آن اعلانها را از در و دیوار کنده و پاره کردند. می گویند ملکه ایران که در دشمنی با مشروطیت از شوهرش دست کمی نداشت از انتشار اعلان انتخابات فوق العاده عصبانی شد و جمعی از مستخدمین خود را مأمور کرد که بروند و اعلانها را پاره کنند.

برای آنکه حقیقتی را که در بالا نگاشتیم برای خوانندگان روشنتر بشود و جای تردید در خیمه شب بازی ای که محمدعلیشاه و درباریانش فراهم کرده بودند باقی نماند تلگرافی را که سفیر انگلیس پس از انتشار اعلان انتخابات به وزیر خارجه انگلیس کرده در اینجا نقل می کنم:

۲ اکتبر، سرجان بار کلی به سرادواری:

دستخطی شاه صادر نمود که مفهوم آن مبهم است ولی ظاهراً اشاره شده است که در مشروطیت سابق تغییرات داده خواهد شد و نیز اشاره شده تا زمانی که انتظامات در تبریز برقرار نشود انتخابات در آنجا بعمل نخواهد آمد.

در اینجا ناگفته نماند که روز پیش از آنکه محمدعلیشاه اعلان انتخابات را منتشر کند از تبریز خبر رسید که مشروطه خواهان قشون دولتی را سخت شکست داده و تلفات زیادی به آنها وارد آوردند و پل آجی را که از نظر استراتژی و جنگی کمال اهمیت را دارد بتصرف درآوردند.

سپس می نویسد «جوابی که شاه بوسیله وزیر خارجه ایران در مقابل پافشاری ما برای اعاده مشروطیت داده برای ما مسلم شد که شاه مطلقاً خیال افتتاح مجلس و اعاده مشروطیت را ندارد، این بود که باز وقت ملاقات خواستم، شاه مرا در یک چادر بزرگ مخمل نه قلاب دوزی شده و بسیار مجلل بود پذیرفت، من آنچه را که در پیش گفته



بودم صریح تر تکرار کردم و اضافه کردم که برای امنیت ایران و جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی اعلیحضرت چاره‌ای جز اعاده مشروطیت و تأسیس مجلس بر طبق همان اصول سابق ندارند ولی شاه بنای شکایت را از مجلس و وکلای انقلابی و انجمنها گذاشت و گفت امیدوارم در تحت قانون جدید یک مجلسی که حقیقتاً مفید باشد تأسیس گردد، من در ملاقاتی که سپس با وزیر خارجه کردم بطور صریح گفتم که با وضعیت فعلی ایران رویه‌ای که شاه پیش گرفته مطلوب نیست و دولت پادشاهی انگلیس را قانع نخواهد کرد.

حسب الامر اعلیحضرت جوابی را که به نامه جنابعالی فرموده‌اند  
**نامه وزیر خارجه ایران** به جنابعالی ابلاغ مینمایم چنانچه اهالی مملکت و نمایندگان  
**به سفیر انگلیس** دولتم را به تأسیس مجلسی که مناسب با مقتضیات مملکت  
 و بر وفق قوانین مذهبی و مقام مقدس شاه بوده و مجدداً  
 باعث هرج و مرج و اغتشاش نباشد وعده داده‌ایم الحال در صدد تهیه ملزومات آن  
 هستیم امیدواریم در تاریخی که معین نموده‌ایم اعلانی برای افتتاح مجلس مبعوثان  
 صادر شود ولی چنانچه نوشته می‌شود افتتاح این مجلس پس از اعاده نظم آذربایجان  
 خواهد بود و آنوقت اولیاء امور ایران فرصت خواهند داشت که ترتیبات تأسیس مجلس  
 و اجتماع نمایندگان آن را فراهم آورند.

جناب صدراعظم پس از اینکه دولت محض استقرار نظم در  
 مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمنها و اشخاص لامذهب  
**دستخط محمدعلیشاه** که باعث اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود ما قول  
 دادیم که پس از اعاده نظم و قلع و قمع رولوسیونرها و انجمنها  
 و استقرار امنیت و خاموشی اهالی، مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن مقتضی با اوضاع  
 مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حامی و سروج عدالت گردد تا اینکه ما بتوانیم  
 تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها از طرف خدای تعالی به ما واگذار شده در  
 صلح و آسایش نگاهداشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آیین مقدس اسلام را که  
 اولین وظیفه ماست حفظ و حراست نماییم.

حتی به تمام نمایندگان دول متحابه هم اینطور اعلان کردیم. اکنون که موقع  
 انعقاد آن مجلس نزدیک شده ما به جناب شما اخطار می‌نماییم که مجلس با شروط  
 معین و محدود موافق مقتضیات مملکت که قوانین آن بر وفق شرع انور اسلام باشد و از  
 بروز اغتشاش جلوگیری کند در ۱۹ شهرشوال، منعقد خواهیم نمود.  
 لذا به تمام اهالی مملکت و تمام طبقات رعایا اعلام می‌نماید که چون خدا شخص

مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و تاج و تخت و حامی مذهب قرار داده و نظر ما اینست که طریقه عدالت پیغمبر را پیش بگیریم، اینست که به مردم اسر نموده و حکم می کنیم که مجلسی مرکب از اشخاص متدین تأسیس شود، بوسیله این مجلس که موافق شرع خواهد بود مردم راحت خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و اجرا خواهد شد و ناامنی و اغتشاشات انجمنها محو خواهد شد و مردم در ظل عنایت و مرحمت ما راحت خواهند شد، اینست که به شما حکم می کنیم که قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای اول شوال حاضر نمایند تا اینکه هر دو مجلس منعقد گردد تا تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز نکنند.

لیکن یاغیان تبریز طوری مقصرند که دولت نمی تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد اینست که به همه اعلان می شود که تا هر مدتی که نظم در تبریز برقرار نشود و یاغیان قلع و قمع نشوند و اهالی آن شهر از شر آنها خلاص نشوند تبریز از حکم این دستخط خارج است



## استقراض

هنوز از دوره کابرنی محمدعلیشاه بیش از یکی دو هفته نگذشته بود که خود را در مقابل مشکلاتی دید که از میان بردن آنها بسیار دشوار بود و بی برد که اندیشه‌های او در روی یک پایه مستحکمی استوار نبوده است، مهم‌ترین مشکلی که در همان روزهای اول با آن مواجه بود ضعف مالی و خالی بودن خزانه دولت بود.

بواسطه اغتشاشات داخلی مالیاتها وصول نمی‌شد و اگر هم وصول می‌شد بجای آنکه وارد در خزانه دولت بشود به‌جیب دزدهای درباری که دیرزمانی بود بواسطه بودن مجلس و مشروطه از مداخله‌های سرشار بی نصیب شده بودند، فرو می‌رفت. مخارج اردو کشی آذربایجان مستلزم مخارج گزاف بود که اگر پرداخته نمی‌شد و رشته انتظام قشونی که یگانه سلجاق و پناه سستبدین بود و به‌انکای آن می‌خواستند نهضت تبریز را از میان ببرند از هم پاشیده می‌شد.

از طرف دیگر دستگاه تبلیغاتی دامنه‌داری که بوسیله سلاهای سستبد تشکیل داده بود و در تمام شهرستانها دست به‌فعالیت زده بودند مخارج هنگفتی بر خزانه دولت تحمیل می‌کرد، آخوندهای مستبد که در زمان مشروطه دکانهاشان تخته شده بود بجزیران گذشته هر یک کیسه‌ای برای استفاده دوخته بودند و صدای «هل من مزید» از حلقوم آنها بلند و بگوش محمدعلیشاه می‌رسید.

چون آخوند، کاری بدون پول انجام نمی‌داد و طمع آخوند هم حد و حسابی نداشت مواجه شدن با بی‌پولی و بیم آنکه اوضاع روزبروز خراب‌تر خواهد شد موجب نگرانی و اضطراب دستگاه استبداد شد.

صحبت از وضع مالیات تازه به‌میان آوردند ولی این کار هم با مخالفت مردم روبرو شد و حتی سستبدین ثروتمند هم از ترس آنکه مبادا مالیاتی بر آنها تحمیل بشود در این مورد بخصوص مشروطه طلب شدند و گفتند بدون اجازه مجلس نمی‌شود مالیات از مردم گرفت و وضع مالیات بر طبق قانون اساسی از مختصات مجلس شورای ملی است.

پنجاه محمدعلیشاه برای بدست آوردن پول دست نیازمندی به طرف اجانب دراز کرد و درصدد استقراض از کشورهای خارجه برآمد و چون سعدالدوله را مرد سیاستمدار و مطلع به ایضاع کشورهای خارجی می پنداشت و گمان می کرد که او قادر خواهد بود عمل قرضه را انجام بدهد مأمور کرد که با سفارتخانه ها و دولتها تماس گرفته برای گرفتن قرضه وارد مذاکره بشود، سعدالدوله که برای هر عمل نامشروعی که در ضرر مملکت بود آماده بود بدون تفکر و تعقل به فعالیت پرداخت و باب مذاکره را با اکثر کشورهای اروپایی مفتوح ساخت.

با آنکه موضوع قرضه محرمانه بود و وزرا کوشش می کردند که مردم، مخصوصاً مشروطه خواهان از راز آنها آگاه نشوند طولی نکشید که راز آنها برملا شد و مردم به نیت ناپاک آنها پی بردند و دانستند برای دفعه دیگر محمدعلیشاه می خواهد بیاری اجانب قید دیگری بردست و پای ملت ایران بگذارد و با پولی که از استقراض اجانب با شرایط سخت و زبان آور بدست می آورد برای خرد کردن نهضت آذربایجان و از بین بردن آخرین تلاش و فداکاری ای که ملت ایران برای بدست آوردن مشروطه می کرد بکار ببرد.

انتشار خبر استقراض سروصدایی در ایران و در مجامع ایرانیان مهاجر کشورهای اروپا برپا کرد و سیل اعتراضات بطرف دولتهایی که وارد مذاکره برای دادن قرض به دولت ایران شده بودند سرازیر شد، صدها تلگراف، اعتراض به وزارت های خارجه دول مذکور از طرف مجامع ملی و لیدرهای مشروطه مخایره شد و اعلامیه های شدیدالحنی منتشر گشت و اکثر روزنامه های آزاد جهان مقالات انتقاد آمیزی بر ضد دولتهایی که بر ضرر ملت ایران وارد مذاکره با دولت ایران شده بودند منتشر نمودند، ملیون ایران بطور صریح و روشن اعلام داشتند که صرف نظر از اینکه پولی که محمدعلیشاه می خواهد از یکی از دول اروپایی قرض کند منحصرأ برای خرج در راه مبارزه با ملت ایران و آزادی و مغلوب کردن قیام مشروطه خواهان می باشد، بطور صریح و روشن به دول مذکور تذکر می دهیم و اعلان می داریم:

« بر طبق اصول مشروطیت و قانون اساسی ایران که جمیع دول عالم رسمیت آن را شناخته اند، هیچ دولتی در ایران نمی تواند بدون تصویب مجلس شورای ملی از یک دولت خارجی پول قرض کند و یا امتیازی بدهد و بنابراین هرگاه یکی از دول به دولت ایران پولی قرض بدهد ملت ایران خود را مدیون در مقابل دولت قرض دهنده نمی داند و باید پولی را که به دولت ایران قرض می دهد از دست رفته بداند.»

از میان دولتی که با دولت ایران برای قرضه وارد مذاکره شده بودند یکی دولت انگلیس و دیگری دولت فرانسه و بلژیک بود، دولت انگلیس حاضر شده بود به دو شرط مبلغی



به دولت ایران قرض بدهد. شرط اول اینکه قرضه مذکور بتصویب مجلس شورای ملی ایران برسد و چون مجلس وجود نداشت و دولت ایران فوق العاده در مضیقه مالی بود مبلغی بعنوان مساعده تقدماً بپردازد.

شرط دوم آنکه مبلغی را که به دولت ایران می دهد بر ضد قیام مشروطه خواهان خرج نشود و فقط اختصاص به احتیاجاتی که جنبه سیاسی ندارد خرج شود.

دولت فرانسه به ملاحظه اینکه سیوییزو، فرانسوی، مستشار مالیه ایران بود و او بیش از هر کس برای بدست آوردن قرضه از دولت فرانسه کوشش می کرد حاضر شد که مبلغی به دولت ایران قرض بدهد بشرط آنکه مبلغ مذکور با تصویب مستشار مالیه خرج بشود ولی سیل افکار عمومی بر ضد قرضه مذکور و متوجه کردن دول قرضه دهنده به اینکه ملت ایران خود را مدیون قرض دهندگان نمی داند و خبرهایی که هر روز از اوضاع آشفته و رویه ظالمانه محمدعلیشاه و درباریانش می رسید و فتوحات مشروطه خواهان تبریز و نهضت های ملی که در نقاط مختلفه ایران بوجود آمده بود: سبب شد نه دولتهایی که برای دادن قرضه به دولت ایران داخل مذاکره شده بودند از دادن قرضه امتناع نموده و پای خود را کنار کشیدند ولی محمدعلیشاه تا روزی که به سفارت روسیه پناهنده شد و از سلطنت معزول گردید دست از کوشش برای بدست آوردن پول از راه قرضه برنداشت و در این راه اقدامات شرم آوری کرد که شرح آن موجب طول کلام و صرف وقت خوانندگان می شود.

ناگفته نماند، با اینکه محمدعلیشاه محال بود که بمیل و رغبت زیر بار مشروطه برود و مجلس را باز کند، یکی از علل اینکه برخلاف حقیقت هر روز به سفرای خارجه وعده می داد که مجلس را باز خواهد کرد، بدست آوردن پولی بود که از راه استقراض می خواست بدست بیاورد.

یکی از بدبختیهای دوره اول مشروطیت این بود که ظل السلطان عموی شاه که از مظفرالدین شاه بزرگتر بود و همیشه خود را وارث و مستحق تخت و تاج ایران می دانست و در شقاوت و ستمگری از محمدعلیشاه دست کمی نداشت

تأمین جان و مال  
ظل السلطان

همینکه نهضت مشروطه آغاز شد و به نفع ملیون خاتمه یافت و کشمکش میان محمدعلیشاه و مشروطه خواهان در گرفت بخیال افتاد از آب گل آلود استفاده کند و از موقع بهره مند شود، شاید به آرزوی دیرینه خود که رسیدن به تخت و تاج سلطنت بود نائل گردد و برای این منظور راهی جز این نبود که محمدعلیشاه بدست مشروطه خواهان از میان برداشته شود و او به یاری آنان پادشاه بشود، بنابراین پس از آنکه بواسطه فشار مشروطه طلبان از حکومت اصفهان معزول شد و به تهران آمد خود را طرفدار

مشروطه قلمداد کرد و با سران مشروطه طلب بنای آسودش را گذارده مشروطه خواهان هم که با حریف زورمندی مثل محمدعلیشاه دست بگریبان بودند مشروطه خواهی ظل السلطان را بنفع خود تصور کردند و با اینکه او را ظالم و ستمگر می دانستند و مجال بود به سلطنت او راضی شوند همان معامله ای را که در اول نهضت مشروطه با طرفداران اتابک نموده و با آنها ساخته و با کمک آنها عین الدوله را از میان بردند در پیش گرفتند و تصور کردند تمایل ظل السلطان به مشروطه و کمکهای که ممکن است در این راه بکند به نفع آنها و تضعیف محمدعلیشاه تمام خواهد شد.

ظل السلطان هم علناً به مشروطه طلبی تظاهر می کرد و در واقعه میدان توپخانه که یک عدد تفنگ بقیمت جان یک نفر برای مشروطه خواهان ارزش داشت مقداری تفنگ و فشنگ در اختیار سربازهای ملی گذاشت و مسلماً پول هم به بعضی از افرادی که در انجمنها عضویت داشتند می داد. این نزدیکی ظل السلطان با ملیون گویانکه حقیقت نداشت و ظاهرسازی بیش نبود و بطوری که گفتیم سران ملیون و آزادیخواه ظل السلطان را هم نظیر محمدعلیشاه می دانستند سوءظن زیادی در محمدعلیشاه تولید کرد و او یقین پیدا کرد که مشروطه خواهان در باطن با ظل السلطان متحد و قراردادی دارند که محمدعلیشاه را خلع و ظل السلطان را بجای او بنشانند. این بود که پیش از پیش برای از میان برداشتن مشروطه کمر بست و سعی کرد ظل السلطان را از تهران دور کند لذا او را به سمت فرمانفرمای کل فارس و بنادر انتخاب کرد و سفارت روس و انگلیس هم که جداً از محمدعلیشاه دفاع می کردند چون وجود او را در تهران نامناسب دیدند به او فشار آوردند که فرمان شاه را اطاعت کند و به فارس برود.

ظل السلطان هم که از بدو جوانی خود را تحت حمایت انگلیسها می دانست نصیحت آنها را قبول کرد و به طرف فارس روانه شد و در چند ماهی که والی فارس بود لیاقتی از حیث تأمین راهها و عبور و مرور مال التجاره و جلوگیری از سرکشی ابلات از خود نشان داد، چنانچه در کتاب آبی انگلیسها از کاردانی و لیاقت او تمجید می کنند. تا مجلس به توپ بسته نشده بود ظل السلطان خود را حامی مشروطه می خواند ولی همینکه مجلس به توپ بسته شد این مرد جابر و جیون بجای آنکه با قوه نظامی ای که در اختیار داشت در فارس بماند و علم مخالفت را برضد محمدعلیشاه بلند کند و طبعاً اکثر مردم فارس هم با او همدستان می شدند چنان ترس و وحشتی از خود نشان داد که همه را بتعجب درآورد و برای حفظ جان و مالش به انگلیسها متوسل شد و پس از آنکه سفير انگلیس به اتفاق سفير روس دستخط امنیت جانی و مالی او را از محمدعلیشاه گرفتند سه روزه خودش را به اصفهان رسانید و چند روزی در باغ نومحفی بود و سپس بدستباری همان سفارتخانه اجازه مسافرت به اروپا را گرفت و رهسپار اروپا گردید و آن مردی که



چهل سال با ظلم و بیدادگری مال بسیاری اندوخته کرده و بطور یقین متمول‌ترین ایرانیها بود عاقبت وجودش برای آزادی و آزاد یخواهان شوم بود و از مشروطه خواهان پیش‌جز بدبختی برای مشروطه خواهان یادگاری بجای نگذارد.

## تحریم مشروطه از طرف روحانیون مستبد

پس از آنکه محمدعلیشاه بواسطه فشار مردم و انقلاب تبریز برخلاف میل قلبی و تصمیم واقعیش اعلان مبهم و بی‌سروته انتخابات را منتشر نمود، برطبق نقشه‌ای که قبلاً تهیه کرده بودند سیل تلگراف از طرف روحانیون و اعیان شهرستانها در مخالفت با مشروطه و حرمت آن به طرف دربار گردون مدارسرازیر شد و ما مجموع آن تلگرافات و عریضه‌ها و اعلامیه‌ها را که صدراعظم وقت جمع‌آوری کرده بود و در محل امنی گذارده بود بدست آورده و در فصول آینده این تاریخ خواهیم نگاشت.

روحانیون مستبد تهران و رؤسای طلاب، مجلسی در منزل حاجی‌شیخ فضل‌الله و منزل امام‌جمعه تهران منعقد نمودند و بر ضد مشروطه و اعلانی که از طرف شاه شده بود به کنکاش پرداختند و پس از جلسات متعدد و مذاکرات بسیار بر آن شدند که متفقاً به‌دربار رفته و از شاه تقاضا نمایند که چون مشروطه و قانون اساسی مخالف شرع اسلام است و مشروطه‌خواهان کافر و مرتدند شاه باید از اعطای مشروطه و انتخاب مجلس بکلی صرفنظر کند و اعلام دارد که چون بر طبق فتاوی‌ علمای اعلام و حجج اسلام مشروطه مخالف شرع اسلام است از اعطای آن بکلی صرفنظر کرده است و دیگر در تحت هیچ عنوان در پیرامون آن تصمیم نخواهد گرفت و موافقت نخواهد کرد.

اینک شرحی که مشیرالسلطنه صدراعظم وقت نوشته از نظر خوانندگان می‌گذرد:  
بعد از آنکه تلگرافات و احکام کتبی علمای اعلام و حجج اسلام از ممالک محروسه ایران دایر بر حرمت مشروطیت و عرایض متضرعانه اهالی در استیحاخ از ایجاد مجلس شورایی توسط حجج اسلامیه دارالخلافت و امنای دربار جاوید اقتدار از لحاظ مبارک بندگان اقدس همایونی خدایه ملکه و سلطان گذشت و در بیست و چهارم شهر شوال دستخط آفتاب نقط همایونی که بقلم معجز شیم ملوکانه در صدر عریضه علمای عظام و حجج اسلام شرف صدور یافت، طبقات اهالی مجدانه مطالبه صورت آن را می‌کردند، برای اطمینان خاطر عموم طبع و منتشر گردید.